

گفت وگوبا:
ریچاردرورتی

دموکراسی نسخه واحدی ندارد

اشاره:

رورتی، به زعم بسیاری، فیلسوفی همگانی است که برای مخاطبانی گسترده و درباره طیف گسترده‌ای از موضوعات مربوط به عدالت اجتماعی و دموکراسی می‌نویسد. رورتی اگرچه به جهان با کنایه و طنزآمیز نگاه می‌کند اما دغدغه عدالت را دارد و می‌گوید "زمانی که از قفس تنگ فلسفه رسمی و از قید مفاهیمی چون عقلانیت، حقیقت، عینیت و برهان آزاد شدیم خواهیم توانست به فرهنگ فراقلمی لیبرال غنایی تازه ببخشیم." رورتی پراگماتیست، دغدغه یافتن راهی برای کاهش آلام بشری دارد. او روایت را جانشین برهان و نظریه کرده است.

در فاصله حضور او در ایران و در حاشیه جلسات سخنرانی وی در خانه هنرمندان و سازمان پژوهش و مدیریت و برنامه ریزی، با وی گفت‌وگویی صمیمانه و بی‌تکلف داشتم که به خوانندگان عزیز ناقد تقدیم می‌دارم.

مسعود خیرخواه

□□□

○ آقای رورتی! معتقدم آنچه که فلسفه سیاسی شما را از همگنان متفاوت می‌سازد، از نوع نگاهتان به دو مفهوم فلسفه و سیاست نشأت می‌گیرد. از دیدگاه شما، وظیفه فیلسوف سیاسی چیست؟
■ به نظرم وظیفه فیلسوف سیاسی یافتن بنیان عقلانی برای

دموکراسی نیست، بلکه الهام بخشیدن و حرکت در راستای ایجاد "انگیزه، طراوت و امید اجتماعی" است.

○ آیا این، بدین معناست که تلاش های فیلسوفان برای پایه ریزی

عقلانی دموکراسی بیهوده و بی ثمر بوده است؟

■ بله! چرا که مبارزه با مخالفان دموکراسی از طریق ساختن و پرداختن "سدی از استدلال ها" بر مبنای اصول اولیه غیر ممکن است. فیلسوف سیاسی باید در فکر بیان گفته های الهام بخشی باشد که زمینه را برای ایجاد آینده ای اوتوپایی فراهم کند.

○ آیا با توجه به تحولات جهان معاصر که در آن برخی گروه ها -

موسوم به بنیادگرا - خطر بزرگی برای دولت های قدرتمند محسوب

می شوند، طرح مباحثی چون آینده اوتوپایی، حرکت در راستای

گسترش امید اجتماعی و مواردی از این قبیل چه جایگاهی دارد؟

■ این که امروزه گروه هایی کوچک فجایی را به بار می آورند که

در گذشته تنها از جانب قدرت های بزرگ صورت می گرفت نمی تواند دلیل

موجهی باشد برای آنکه ما پروژه آرمانگرایانه خود را، یعنی رسیدن به یک

جامعه فدراتیو دموکراتیک جهانی، به تعویق بیندازیم یا در آن تجدیدنظر

کنیم. آن اوتوپیا همچنان ارزشمند است اما شانس تحقق آن بسیار کمتر از

گذشته است.

○ نقش فیلسوفان سیاسی در این میان چیست؟

■ آنها باید به واسطه کنکاش در بنیادهای فلسفی، ایده های

الهام بخشی را گسترش دهند تا شرایط شکل گیری آینده ای اوتوپایی

فراهم شود.

○ فکر می کنم شما در جستجوی یافتن پایه و اساس فلسفی برای نظریه

دموکراتیک خود نیستید؟

■ همین طور است. چرا که معتقدم دموکراسی به تنهایی قادر است

بدون ارجاع به برهان یا استدلال یا حتی پیش فرضی فلسفی ابداع شود.

امروزه، دموکراسی ها می توانند بسیاری از ابزارهایی را که برای ساخت

خود مورد استفاده قرار داده‌اند کنار بگذارند. دموکراسی عرصه رویارویی نظرات مختلف درباره عدالت، کامیابی و زندگی بهتر است.

○ شما در جایی گفته‌اید که ایده‌ها تغییرپذیرند و از این موضوع

نتیجه گرفته‌اید که حقیقت بنیان فلسفی ندارد. در این باره توضیح

بیشتری دارید؟

■ ایده‌ها و اندیشه‌ها چون برپایه واژگان ساخته می‌شوند قابل تغییرند. بنابراین، سرشت تغییرناپذیر انسان وجود ندارد. و حقیقت نیز از آن جهت که توسط فیلسوفان بناشده، بنیان فلسفی ندارد. بازم همان سخن پیشین خود را می‌گویم، اگر بپذیریم که "حقیقت خاصیت جملات است و جملات وابسته به واژگان هستند و واژگان را انسان‌ها می‌سازند، پس می‌توانیم بگوییم که حقایق اختراع انسان‌ها هستند."

○ از نظر شما هدف جامعه لیبرالی چیست؟ و جامعه لیبرال آرمانی کدام

است؟

■ لیبرالیسم تنها فلسفه سیاسی است که همزیستی تنگاتنگ تمامی افراد اجتماع با نگرش‌های گوناگون را ممکن می‌سازد. لیبرالیسم با این اقدام در پی یافتن توازنی میان آزادی، ثروت، عدالت و صلح است. لیبرالیسم سیاسی تنها شالوده اجتماعی محکم برای اجتناب از بن‌بست اجتماعی است.

جامعه لیبرال آرمانی، جهانی است که در آن خشونت کاهش یابد و همبستگی اجتماعی روبه افزایش باشد و همگان با هر ایده و تفکری بتوانند در کنار یکدیگر زندگی کنند.

○ در این میان نقش دین و آینده بشر چگونه است؟

■ من از منظر سکولاریسم به این موضوع می‌نگرم. من اعتقادی به استفاده از دین برای دستیابی به سعادت بشری ندارم. چرا که معتقدم بنیان سعادت و همبستگی انسان‌ها به واسطه حقیقت واحدی متحقق نخواهد شد. آینده بشر! نمی‌دانم. شاید فقط باید امیدوار بود. امیدوار به آنکه توافقی پایدار میان عده زیادی از افراد حاصل شود. من به اینکه روزی

”فردیت انسان‌ها“ بتواند به طور کامل در کنار زندگی مشترک و جمعی تحقق پیدا کند خوشبین نیستم و حتی آن را نفی می‌کنم.

○ من متأسفانه از دو کتاب ”فلسفه و آینه طبیعت“^۱ و ”پیامدهای

پراگماتیسم“^۲ شما فقط گزارشی را مطالعه کرده‌ام. می‌خواهم

موضع شما را درباره حقیقت و کشف آن به وضوح بدانم.

■ از منظر پراگماتیسم، من معتقدم زبان قادر نیست واقعیت را به

مثابه ”آینه طبیعت“ بازنمایی کند. اما در این بین دانش می‌تواند ابزارهایی

را برای ما فراهم کند تا به نحوی کارآمد از عهده دنیای ”واقعی“ برآییم.

○ و حقیقت؟

■ حقیقت! حقیقتی ”در بیرون“ وجود ندارد. چه رسد به آنکه

بخواهیم در پی کشف آن باشیم. به یقین معتقدم که هیچ راه تضمین شده‌ای

برای رسیدن به فراسوی زبان و دیدن جهان، آنچنانکه واقعاً هست، وجود

ندارد.

○ مراد شما از مبنایگرایی (Fundationalism) چیست؟

■ مبنایگرایی عبارت است از پی‌جویی آغاز و بنیان معرفت و

چرخش آن (معرفت) به سمت اصول، مبانی و چارچوب‌ها که در پاسخ به

چیستی معرفت به کار می‌آید. *م‌انانی و مطالعات فرهنگی*

○ یعنی شما با اولویت قائل شدن برای ”دموکراسی بر فلسفه“

می‌خواهید بگویید، فلسفه را نباید شالوده و مبنای اندیشه قرار داد

و در واقع می‌خواهید به نفی چنین مبنایگرایی دست بزنید. و به

همین دلیل است که برخی شما را ”دشمن فلسفه“ می‌دانند!

■ [می‌خندد] بله! درست است.

○ مطابق ایده شما مبنی بر ”اولویت دموکراسی بر فلسفه“، لازمه رشد

دموکراسی چیست؟

1. Philosophy and the Mirror of Nature

2. Consequences of Pragmatism

■ جایگزین کردن مفهوم عمیق "همبستگی" به جای "عینیت".

○ احساس می‌کنم نگاه شما به زندگی و جهان - به خصوص در کتاب "امکان، کنایه و همبستگی" - بسیار کنایه آمیز و طنزپردازانه است.

اما در عین حال نسبت به صلح، عدالت و آزادی نیز بسیار متعهدانه است. این در واقع برگرفته از همان اندیشه لیبرالیستی شماست؟

■ [می‌خندد]. من اهل کنایه هستم به این معنا که معتقدم باید محوری‌ترین عقاید و نظرات و حتا آرزوهای خویش را به دیده طنز نگریست و هر چیزی حتی محکم‌ترین، بنیادی‌ترین و استوارترین باورهای خویش را تغییرپذیر دانست. اهل طنز، کنایه و در عین حال لیبرال کسانی هستند که می‌انگارند، دشواری‌ها سرانجام کاهش می‌یابد و آنها البته همواره "گنجینه واژگان نهایی" خویش را در معرض تردید قرار می‌دهند.

○ چند تن از اندیشمندان لیبرال و اهل طنز و کنایه را نام می‌برید؟

■ [جان] دیویی، راولز و [یورگن] هابرماس را می‌ستایم آنها نمونه‌های اعلا و اسوه لیبرالیسم هستند اما نیچه، هایدگر، فوکو و دریدا را اهل کنایه و طنز می‌دانم.

○ شما فیلسوفی هستید که مخاطبان گسترده‌ای دارد. آیا می‌پندارید که

این امر به واسطه "گنجینه واژگان" شما است که توانسته با این طیف گسترده سازش پیدا کند.

■ [می‌خندد]. نمی‌دانم.

○ شما از دموکراسی به عنوان روشی برای رشد جامعه یاد کردید. اگر

این به معنای آزادی بیان و گردش آزاد اطلاعات و... است، جوامع

فاقد این ویژگی‌ها چه باید بکنند تا به دموکراسی نائل شوند؟

■ فرمول خاصی برای رسیدن به دموکراسی وجود ندارد. فکر

می‌کنم تنها "شانس" جوامع می‌تواند نقش داشته باشد. [بلند می‌خندد].

وقتی که قیام‌هایی علیه حاکمان یک جامعه شکل می‌گیرد و به سقوط آنها

می‌انجامد، حاکم جدید، افکار خود را به رسمیت می‌شناساند و دموکراسی

به فراموشی سپرده می‌شود. گاهی اوقات هم این حالت پیش نمی‌آید و

دموکراسی حاکم می‌شود. به نظرم آمریکا واقعاً خوش شانس بوده است. چرا که هیچ کدام از رهبران و بنیانگذارانش در اثر قیام سرنگون نشده‌اند. دموکراسی در بسیاری از کشورها به ثمر می‌رسد ولی در بسیاری دیگر از کشورها راه به جایی نمی‌برد. فکر نمی‌کنم بتوان نسخه‌ای واحد برای تحقق دموکراسی تجویز کرد.

○ فکر نمی‌کنید که دستیابی به دموکراسی در آمریکا نتیجه برخورد

آراء، و وجود نیازی برای کاپیتالیسم بوده است؟

■ جامعه آمریکا امکان انتخاب گزینه دیگری بجز کاپیتالیسم نداشت.

○ حالا می‌خواهم درباره یکی از مسائل مهم و چالش برانگیز در جامعه

ایران و حتی در جهان امروز سؤال کنم. می‌دانم که شما نظر

مساعدی در باب دین ندارید اما می‌خواهم به عنوان یک فیلسوف به

پرسش‌های من درباره دین پاسخ دهید. تعریف شما از دین چیست؟

■ اعتقاد داشتن به نیرویی مافوق بشر و پرستیدن او.

○ مشکلات و آسیب‌های دین در جهان مدرن امروز چیست؟

■ ای‌کاش دین امری شخصی بود و به صورت دسته جمعی و

عمومی در جامعه عرضه نمی‌شد. در بسیاری از کشورها، دین افراد امری

شخصی و متعلق به حوزه خصوصی است و تا از شخص نپرسند که دینش

چیست، سخنی از دین به میان نخواهد آمد. تنها زمانی که دین وارد سیاست

می‌شود خطرناک است.

○ نقش دین در فرهنگ پسامدرن چیست؟

■ من به اقیانوس فرهنگ پسامدرن اعتقادی ندارم، در جوامع بزرگ

دارای دموکراسی، نوعی فرهنگ همزیستی دینی وجود دارد زیرا دین خود

را از سیاست به دور نگاه داشته است. پسامدرن ارتباط زیادی با این

موضوع ندارد و تنها نشانه‌ای از مدرنیته است.

○ روش مؤثر برای امکان و تحقق گفت‌وگویی میان ادیان چیست و

چگونه باید انجام شود؟

■ فکر نمی‌کنم روش خاصی برای گفت‌وگویی میان ادیان وجود

داشته باشد. خداباوران هر روز با خدا ناباوران به بحث و گفت‌وگو می‌نشینند. این کار می‌تواند به صورت گفت‌وگویی دوستانه انجام شود و نیازی برای داشتن روشی برای انجام آن وجود ندارد.

○ اهمیت گفت‌وگوی ادیان در عصر جدید و جهان مدرن تا چه پایه ای

است؟

■ خوب، جهان مدرن امروز جنگ دینی را بر نمی‌تابد. بنابراین گفت‌وگو به میدان می‌آید. فکر می‌کنم به گفت‌وگو می‌پردازیم تا از عواقب خطرناک فقدان آن جلوگیری کنیم.

○ نتیجه گفت‌وگوی میان ادیان چه خواهد بود؟

■ همزیستی، و کاری به کار یکدیگر نداشتن. تمام آنچه می‌توان انتظار داشت، تمایل برای تحمل یکدیگر است.

○ مسترش معنویت فارغ از باورداشتن یا نداشتن به خداوند آیا به نظر

شما مثبت است یا منفی؟

■ فکر می‌کنم تبدیل شدن آن به نظریه‌ای سیاسی می‌تواند مثبت

باشد.

○ چه چیزی باعث کاهش اعتقاد به خداوند در جهان مدرن شده است؟

■ نظریه تکامل داروین، انقلاب فرانسه و تمام عناصر حوادث تاریخی، از جمله نمونه‌هایی است که باعث شده، اعتقاد به خداوند کاهش پیدا کند.

○ فرهنگ تحمل یکدیگر چگونه حاصل می‌شود؟

■ با گفت‌وگو. گفت‌وگو و هر چیزی که باعث تقویت فرهنگ تحمل شود پسندیده است. اما، فرهنگ تحمل حاصل جلوگیری از ترکیب دین و سیاست بوده است.

○ پراگماتیسم باعث شکل‌گیری چه نظام اخلاقی‌ای شده است؟

■ فکر می‌کنم پراگماتیسم می‌گوید که هیچ موقعیت اجباری نابجایی وجود ندارد و تنها آموختن اینکه چگونه جامعه‌ای را بسازیم به معنای خوشبختی است. مسئله اصلی پراگماتیسم، یافتن راهی برای کاهش

آلام بشری و افزایش برابری میان انسان‌هاست.

○ رابطه پراگماتیسم و سکولاریسم چیست؟

■ پراگماتیسم، نوعی اومانیزم است که می‌گوید توافق آزاد میان انسان‌ها بیشترین قدرت را دارد و این به معنای عدم دخالت دین در سیاست است.



ژورنال دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی